



زیبایی‌شناسی و مسؤولیت اخلاقی در ادبیات پسانوگرا

دکتر رباب خسروی^۱

چکیده

مقاله حاضر به تحلیل ارتباط پیچیده بین ادبیات و فلسفه اخلاق می‌پردازد و هدف آن بررسی فرصت‌ها و چالش‌ها در آفرینش ادبیات اخلاقی از سویی، و نقد و تفسیر مسؤولانه متون ادبی از سوی دیگر است. همچنین نوشتار حاضر دو قطب متضاد در رویکرد به مقوله "زیبایی‌شناسی و اخلاق" را با رویکردی تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهد. آیا هنر باید کاربردی و اخلاق مدار و یا مستقل و خودمختار باشد؟ اخلاق‌گرایان که کاربردی اخلاقی برای ادبیات متصورند، متون ادبی را ابزاری آموزشی تلقی می‌کنند که می‌بایست سجایای اخلاقی را به جامعه القا کند. اینان مسؤولیت ادبیات را دعوت به تعالی اخلاقی می‌دانند. این رویکرد در حالت ایده آل حالتی آرمانی را فرض می‌کند: شاید ادبیات (به ویژه ادبیات داستانی) به ما کمک کند تا به مسائل انسانی از زاویه دید "دیگری" بنگریم. بدین معنا، ادبیات با به تکاپو داشتن قدرت خیال، ما را درگیر افرادی که در مختصات و شرایط خاصی قرار گرفته‌اند می‌کند تا به تفکر در باره تضادها، تقابل‌ها، و دشواری‌های تصمیم‌گیری اخلاقی بپردازیم. ادبیات در کاخ خیال به ایده‌های انتزاعی جان می‌بخشد و الهام بخش زندگی اخلاقی می‌گردد؛ در اینجا اینکه آیا نویسندگان همیشه در جهت روشنگری خوانندگان قلم می‌زنند/و یا باید بزندان محل سؤال است. در مقابل این رویکرد، نظریه زیبایی‌شناسی که در اوایل قرن بیستم با مدرنیسم به اوج شکوفایی رسید، هنر (من جمله ادبیات) را فارغ از هر انگیزه خارجی - حتی اخلاق - ارزیابی می‌کند. از این منظر ادبیات نه کارکرد اخلاقی دارد و نه می‌تواند داشته باشد. فلسفه روشنگری و پیشگامان آن نسبت به قدرت خیال و حسن نیت داستان نویسان ظنین بودند. آنها تخیل ادبی را غیر منطقی و گمراه‌کننده می‌دانستند و معتقد بودند که ادبیات نمی‌تواند به معیارهای اخلاقی چیزی بیافزاید. در نقد ادبی جدید پیوند فلسفه اخلاق و ادبیات با چالش‌های جدی تری مواجه است. جریان‌های جدید همچون پساساختارگرایی، ساختارزدایی، و پسانوگرایی فرایند خوانش سنتی را به کناری می‌نهند. آنها استدلال می‌کنند که اصولاً متن غیر قابل خوانش است و لذا متون نمی‌توانند رفتارها و باورها را شکل دهند؛ به زعم آنان متن لبریز از تعارض بین مقوله‌های آشکار و پنهان اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، و ضمیر ناخود آگاه جمعی است. مرز بین متن، خواننده و نویسنده همواره سیال است. دریدا می‌گوید که در ورای متن چیزی وجود ندارد. در چنین شرایطی مسؤولیت منتقد در بررسی اثر ادبی چیست؟ مارک ویلیام روزه

^۱ استاد یار گروه زبان انگلیسی دانشگاه زنجان



معتقد است که بحران معاصر در ادبیات به خاطر گسست بین هنر و اخلاق است. پیتر لوین در کتاب *متحول ساختن ادبیات* تفسیر متون ادبی را از منظر تئوری اخلاقی معاصر بررسی می‌کند و می‌گوید: فلاسفه اخلاق باید متون ادبی را تفسیر کنند و منتقدین ادبی باید رویکردهای اخلاقی در پیش گیرند. لودویگ ویتگنشتاین معتقد است که زیبایی شناسی و اخلاق یک مقوله واحدند. ژوزف برودسکی می‌گوید که زیبایی شناسی مادر اخلاق است. رویکرد نوین به مقوله هنر می‌تواند به تلفیق الگوهای انتزاعی فلسفه اخلاق و تجربه انسانی در ادبیات پردازد. کاربردگرایی صرف و یا خودمختاری فارغ از مسائل انسان معاصر هیچکدام مطلوب نیست.

واژه‌های کلیدی: ادبیات، اخلاق، زیبایی شناسی، فلسفه هنر، تفسیر، متون ادبی، پسانوگرایی.

آدرس: زنجان، کیلومتر ۶ جاده تبریز، دانشگاه زنجان، دانشکده علوم انسانی طبقه اول، گروه زبان انگلیسی، اطاق ۲۴۳. تلفن: ۰۲۴۱۵۱۵۴۱۲۰

درآمد

گستره آفرینش های ادبی به وسعت تاریخ است. زیبایی شناسی خلق اثر ادبی و نیز تفکر نقادانه در باب آن طیفی از آثار کلاسیک را در ادبیات جهان در بر می‌گیرد. روشهای ارزش گذاری حسی یا حسی-ادراکی که اندیشمندان و منتقدین ادبی در طول قرون و اعصار به آثار مختلف قائل شده اند متنوع و گوناگون است. نوشتار حاضر تنها به دو رویکرد متضاد در تاریخ نقد ادبی اروپا می‌پردازد: مطلق گرایی افلاطونی و نسبی گرایی اخلاقی پسانوگرایی. هر یک از این دو دیدگاه یک سوی دو قطب متضاد است که در عین حال با چرخشی کاربردی نیز توأم است. ارسطو و افلاطون نگاهی صرفاً کاربردگرایانه به شعر داشته اند، حال آنکه مدرنیست ها با تکیه بر مکتب زیبایی شناسی "هنر را برای هنر" و نه هیچ غایت دیگری می‌خواستند.

یونان باستان

نخستین نقد اخلاقی هنر و مطالعه سیستماتیک ادبیات در اروپا با نوشته های افلاطون در کتاب کلاسیک جمهوری آغاز می‌شود. مباحث مطروحه در این کتاب متنوع است، بویژه از آنجا که در زمان افلاطون، فلسفه و سیاست تا حدود زیادی با اخلاقیات و مسائل اخلاقی در هم تنیده بود؛ برخلاف امروز، سیاست و اخلاق به هم پیوسته بودند و فضیلت فردی با فضیلت سیاسی یکی بود. اخلاق (و به تبع آن سیاست و قانون کشوری) یکی از مهم ترین مسائل مطروحه در این کتاب است. هدف افلاطون از فلسفه بیان اصول تربیتی و اخلاقی لازم برای تربیت و پرورش فیلسوفان برای فرمانروایی مدینه فاضله است. (زنگنه ۱۳۹۱). افلاطون در آکادمی به تدریس ریاضیات، علوم طبیعی، و فلسفه می‌پرداخت، اما فیلسوف کبیر بر آن بود که شاعران را از آرمان شهر خود بیرون کند - و این امر قرن های متمادی مایه شرمساری پیشکسوتان ادبیات در اروپا بوده است. افلاطون دائماً دغدغه آنها داشت که شاعران حقیقت را تحریف می‌کنند و موجب گمراهی اخلاقی خوانندگان خود می‌شوند. استدلال افلاطون این بود که بر خلاف آنچه در آثار شاعران آمده است، خدایان یونان باستان می‌بایست مظهر کمال باشند و بنابراین نباید مرتکب کارهای ناصواب شوند. به این معنا ادبیات نه تنها از نظر الهیات ناصحیح است بلکه به لحاظ اخلاقی آسیب زاست.



از آنجاییکه دانشجویان افلاطون در آکادمی قرار بود فیلسوفانی کشوردار شوند، او در کنار بالا بردن سطح علمی و فکری نخبگان در افزایش اخلاقیات و تربیت معنوی آنها نیز می‌کوشید. افلاطون می‌خواست که ملکه عدالت را در آنان پرورش دهد؛ از نظر او عدالت عبارت بود از دانایی، توانایی، و برقراری نوعی تناسب و تعادل بین نیازها و خواسته‌های نفسانی و ذاتی در وجود انسان. عدالت فضیلتی است که به موجب آن آحاد مختلف جامعه در جمهوری آرمانی به وظایف خود عمل می‌نمایند. بدین سان تعهد به سجایای اخلاقی از مسائل مهم تلقی می‌شد. (زنگنه ۱۳۹۱)

دغدغه اصلی افلاطون تأثیر داستان سرایی‌های بد بر اذهان نخبگان نظامی است که پاسداران او را در آرمان شهر تشکیل خواهند داد. ناخرسندی افلاطون به ویژه از آن جهت بود که شاعران دائماً چنین القاء میکنند که جهان فرودین دنیایی غمبار و ناخوشایند است. اشعاری از این دست هرگز نباید سروده شوند؛ در غیر این صورت سربازان آینده هرگز انگیزه آنرا نخواهند داشت که بجنگند و برای کشور خود بمیرند. افلاطون مبنای حمله خود را بر مقوله "تقلید" می‌گذارد و می‌گوید که شاعر همواره تقلید ناقص و مخدوشی از حقیقت را ارائه می‌دهد.

افلاطون معتقد است که به خاطر ماهیت حقیقت و ادراک محدود ما از آن تقلید و تصویربرداری از واقعیت تلاشی بیهوده و گمراه کننده است، چنانکه وی در نظریه معروف مُثُل - که از ابتکارات او در فلسفه است - می‌گوید، هر چیز که در این جهان است تقلید ناقصی از شئی ایده آل است که در ورای ماده و مقیاس زمانی جهان به آن صورت که آن را درک می‌کنیم وجود دارد. آفرینش شاعران و هنرمندان تنها تقلید ناقصی از حقیقت ایده آل و یک نسخه مخدوش و دست‌سوم از حقیقت است که بی ارزش و به صورت بالقوه گمراه کننده است. برای افلاطون والاترین حقیقت ریاضیات و عقلانیات است - و شعر نه تنها با چنین حقیقتی سر و کار ندارد بلکه به یقین ذهن ما را از آن دور می‌کند. چنانکه هومر گفته بود: شاعر موجود مقدسی است و تا وقتی که الهام نگرفته و عقل خود را از دست نداده قادر به سرایش نیست. شاعر با هنر خود شعر نمی‌گوید بلکه از نیروی آسمانی الهه موسیقی قدرت می‌گیرد. الهام امریست غیر منطقی، که بیشتر نزدیک به جنون است تا دانش واقعی.... در دفتر سوم کتاب جمهوری افلاطون نهایتاً اظهار می‌دارد که شاعران باید از مدینه فاضله اخراج شوند. (داتون، ۱۹۸۶، صص. ۱۹-۱۵)

ارسطو در کتاب شعر به ارزش و کاربرد ادبیات نمایشی (بخصوص تراژدی) می‌پردازد. واژه "شعر" در یونان باستان (و تا حدود قرن هجدهم میلادی در انگلستان) به "ادبیات" در معنای عام آن اطلاق می‌شود. لذا آنچه که افلاطون در نقد شاعران می‌گوید در مورد سرایندگان تمام گونه‌های ادبی شناخته شده آن زمان (حماسه، تراژدی، و شعر غنایی) قابل تعمیم است. از نظر ارسطو کم‌دی ادبیات در خور توجهی نیست، زیرا تقلیدی است از زندگانی آحاد فرودست اجتماع که کاربرد اخلاقی چندانی ندارد. بر عکس، تراژدی تقلید از کنشی است که جدی، به خودی خود کامل و دارای شکوه خاصی است. قهرمان تراژیک فردی است که همچون یکی از ماست: او انسانی نه کاملاً شیرین و نه مطلقاً پاک نهاد است. او بالاتر از ماست، از آن جهت که دارای فضائل اخلاقی است و از نظر اجتماعی موقعیت مهمی دارد و شاهزاده و یا نجیب زاده است. سرنوشت قهرمان تراژیک به خاطر اشتباهی که او در قضاوت خود مرتکب شده است دگرگون می‌شود.



خطای تراژیک عبارت از آن است که او به هشداری آسمانی اعتناء نمی کند و یا از اصلی اخلاقی عدول می کند. سرنوشت مصیبت بار او شفقت را در بینندگان بر می انگیزد، زیرا شوربختی او بزرگتر از آن است که او مستحق آن باشد. او مسؤول تغییر سرنوشت خود از خوشبختی به بیچارگی است و از آن جهت بدان دچار میشود که در قضاوت خود که غالباً یک تصمیم اخلاقی است مرتکب اشتباه شده است. بدین ترتیب، ارسطو برای نمایشنامه تراژیک کاربردی اخلاقی متصور است، زیرا از نظر او تراژدی مشتمل بر رخدادهایی است که "ترس" و "شفقت" را در ما بر می انگیزند تا پالایش این احساسات حاصل شود. دیدن محنت و الم قهرمان تراژیک و شاهد بودن بر شکست ها و ناکامی های او باعث ایجاد حسّ رهایی و تعالی در بینندگان می شود. کتاب شعر که یک اثر تحلیلی-توصیفی است کارکرد اخلاقی ادبیات نمایشی را پالایش عواطف مخاطبین می داند. البته کاربردگرایی صرف - یعنی نگرشی که انتظار دارد ادبیات همواره آموزه های اخلاقی را به مخاطب تزریق کند - الزاماً مطلوب نیست. برون گرایان ضمن نفی خود مختاری و استقلال هنر برآنند که به طور یک جانبه آنچه که خود والا و اخلاقی می دانند را به مخاطب القا کنند. چنین نگرشی به مقوله هنر در تقابل با جهت گیری ها و باورهای جامعه مدرن است و به دنبال آسیب به خود مختاری ادبیات، موجب تخریب و ایجاد نابسامانیهای جدی در خود اخلاق نیز می شود. شاید این دیدگاه ابزار گرایانه به اخلاق در خودبزرگ بینی و یا بدبینی اخلاقی نسبت به ادبیات ریشه داشته باشد. در مقابل، نگرش اینترنالیستی به جستجوی موضع گیری های اخلاقی در ادبیات می پردازد و با تحلیل مسائل اخلاقی مطروحه فلسفه اخلاق را نیز پربارتر میسازد. این نوع خودآگاهی اخلاقی سبب رقای جامعه شده و برای پژوهندگان فلسفی اخلاق نیز آموزنده است (طبری، ۱۳۹۱).

در گذر زمان، فراروایت های برخاسته از تمدن یونان و سیطره کلیسا جای خود را به ارزش های فیلسوفان روشنگری داد. اینان خلاقیت بشری، عقلانیت و کاوش علمی را قوایی می دانستند که از با آن می توان از سنت عبور کرد و به رفاه، آزادی و ترقی رسید. فیلسوفان روشنگری به دنبال "حقیقت" بودند، باشد که حقیقت به آزادی، پیشرفت و بهبود زندگانی بشری منجر شود. در پروژه علمی و نیز در پروژه اخلاقی-سیاسی، فلسفه روشنگری به دنبال حقیقت جهان شمول بود - یعنی دانش و معیارهای اخلاقی ای که در تمام زمانها و مکانها و منهای تفاوت های فرهنگی مصداق داشته باشد. یکی از نقدهای وارد بر روشنگری این است که گرایش آن به مهار طبیعت، در واقع تجلی سودای کنترل و استیلا بر انسانهاست. روشنگری توسعه آموزش، آزادی سیاسی و برابری اجتماعی را نوید می داد. اما حقیقت جهان شمول که روشنگری ادعا می کرد آنرا می توان یافت واقعیت ندارد. فیلسوفان پسا روشنگری همچون نیچه، ویتگنشتاین، دریدا، و فوکو اظهار می دارند که دانش (بشری) متافیزیکی، ماورایی، یا جهان شمول نیست بلکه وابسته به مکان و زمان است (بارکر، ص. ۵۹، ۲۰۰۴). آرمانهای روشنگری با خردگرایی مدرنیته و نخبه گرایی فرهنگی آن ادامه یافت، اما مدرنیته و پیشرفت علوم الزاماً به مشروعیت منجر نشد. فراروایت هایی همچون ایدئولوژی ها، ملی گرایی، سوسیالیسم، و یا لیبرالیسم در موشکافی های تجزیه و تحلیل گرایانه ی پست مدرنیسم بازخوانی شدند. پسانوگرایان بر این باورند که تمامی نظریات استوار بر مفاهیم مطلق "عقل"، "حقیقت" و "اخلاقیات"، "علوم" و غیره در واقع چیزی بیش از یک مشت ساختارهای تصنعی نیستند و همه ماهیتی



توتالیتر دارند: حقیقت امری نسبی است.

پسانوگرایی

در تعریف پست مدرنیسم یا پسانوگرایی اتفاق نظر اندکی وجود دارد؛ به معنایی، نظریه پردازان و فلاسفه تعاریف متفاوتی از آن ارائه داده اند. اهب حسن می گوید که در طول سه دهه از زندگی خود، تعریف او از پسانوگرایی ثابت نبوده و دستخوش تحول شده است، زیرا او، پسانوگرایی، و زمانه همه عوض شده اند. پسانوگرایی مفهومی است که در قلمرو رشته های مختلف علم تعبیر خاص خود را دارد. از این روی تعاریف حسن، دریدا، لیوتار، جیمسون، فوکو، بودریار، یا هابرماس از این مقوله یکسان نیستند. پست مدرنیسم واژه ای است که از آن برای توصیف یک دگرگشت همه جانبه در فرهنگ و دانش معاصر استفاده می شود، و در قلب آن مفاهیمی همچون چندگانگی، مونتاژ ژانری یا مفهومی، تناقض (پارادوکس)، ابهام، بی ثباتی و ناپایداری قرار دارد. بودریار و جیمسون می گویند که فرهنگ معاصر از گذر پیوسته تصاویری تشکیل شده است که فاقد عمق یا معنا هستند و سلسله مراتب مفهومی بین آنها حاکم نیست. (بارکر، ص. ۱۶۷، ۲۰۰۴). این امر به نوبه خود تأییدی بر پارادایم خود پسانوگرایی است دال بر اینکه هیچ مفهومی ثبات محوری ندارد. دیگر مشخصه آن از بین رفتن مرز بندی های معین بین مرزهای تاریخی، زیبایی شناسی و فرهنگی است. در هنر، موسیقی، فیلم، و نقاشی ژانرهای مختلف در هم می آمیزند. مرز بین "واقعی" و "غیر واقعی" یا هنر و واقعیت از بین رفته است. ما در عصر هایپررئالیتی یا "واقعیت حاد" به سر می بریم که در آن افراد پیوسته با تصاویر و اطلاعات بمباران می شوند. به تعبیری، پسانوگرایی ادامه افراط آمیز سنت شکنی مدرنیسم و در عین حال عدول از قالب های مدرنیسم است که چندی بود خود تبدیل به سنت شده بودند. (داد، ص. ۹۹، ۱۳۹۰) حسن پست مدرنیسم را به شبیحی تشبیه می کند که از تعریف می گریزد، اما همواره حاضر است - و می گوید:

اما این امر تنها تأییدی بر نگرش نیچه است مبنی بر اینکه اگر ایده ای تاریخچه ای دارد در واقع تفسیریست که دائماً در معرض تصحیح است. آنچه که از تفسیر و "باز تفسیر" سر باز می زند، یک ایده افلاطونی و یا مفهومی انتزاعی و تحلیلی مثل دایره یا مثلث است. در حالیکه رمانتیسم، مدرنیسم، پست مدرنیسم، نیز همچون انسانگرایی یا رئالیسم همواره در گذر زمان تغییر خواهند یافت. به ویژه آنکه در عصر تضارب های ایدئولوژیک و تبلیغات رسانه ها واقع شده ایم. اما همه اینها مانع از آن نشده است که سایه پست مدرنیسم بر ادبیات، معماری، هنرها، و علوم انسانی و اجتماعی احساس نشود.

اندیشه در باب شرایط اجتماعی جدید و وضعیت پسانوگرایی عمدتاً توسط نظریه پردازان ادبی و فیلسوفان پست مدرن فرانسوی، به ویژه ژاک دریدا و ژان فرانسوا لیوتار آغاز شد. لیوتار یکی از پیشگامان نظریه پست مدرن است. واژه پست مدرنیسم قبل از لیوتار نیز در عرصه هنر به کار می رفت، ولی برخی از اندیشمندان معاصر رساله وی، وضعیت پست مدرن: گزارشی درباره دانش را نقطه عطفی در به کار گیری این واژه برای توصیف عصری که در آن به سر می بریم می دانند. در این کتاب لیوتار این واژه را برای توصیف یک نظریه اجتماعی و فرهنگی فراگیر به کار گرفت. لیوتار اظهار می دارد که پسانوگرایی دوران گذار



از باور به "فراروایت" ها یا "روایت های کلان" و بسنده کردن به روایت های کوچک و متعددی است که در کنارهم مجبور به همزیستی هستند، بدون اینکه بتوان برتری یا اعتبار هیچ یک از آنها بر دیگری را ثابت کرد. اگر فلسفه روشنگری پیشرفت، رفاه، ترقی و آزادی در سایه اتکا بر عقلانیت را نوید می داد، در عصر حاضر توسعه علوم و فناوری الزاماً به این دستاوردها منجر نشده است، بلکه توسعه شتابان علم و فناوری به جای حل معضلات، آنها را پیچیده تر کرده و این امر به نوبه خود موجب بی ثباتی بیشتری گشته است. از این روی، ماهیت و موقعیت دانش تغییر یافته و عصر صنعتی که با تولید انبوه، پژوهش علمی و ایده آل های روشنگری عقلانیت و پیشرفت مشخص می شود به پایان رسیده است و در واقع ما هم اینک در وضعیت جدیدی زندگی می کنیم که لیوتار آن را "وضعیت پست مدرن" می نامد که در آن فناوری اطلاعات حاکم بوده و بر کارآمدی و ارزشهای عملگرایانه تأکید می شود. وی همچنین تأکید می کند که علم فقط به یک سری از بازی های زبانی تبدیل شده است. (آدامز و دایسون، ص. ۱۹۳، ۲۰۰۳). لیوتار می گوید: "اگر بخواهم پسانوگرایی را بسیار ساده معنا کنم آن را بی اعتمادی به فرا روایت ها تعریف می کنم. این بی اعتمادی بدون شک محصول پیشرفت علوم است." اما افکار لیوتار نیز در چهارچوب همان فراروایت هایی قرار می گیرد که او تلاش می کند آنها را رد کند.

اخلاق پسانوگرا

در باور مدرن معیارهای اخلاقی بر این اساس پایه ریزی شده بودند که اخلاق اساساً امری غیرمبهم و مشخص و جهان شمول است، اما دیدگاه پسانوگرا وضعیت اخلاق را غیر جهان شمول می داند. نهادینه سازی قواعد و مقررات اخلاقی (به آن صورتی که انسان شناسان از آن آیین نامه های اجتماعی را استخراج می کنند) مشخصه مدرنیته محسوب میشود که در آن معیارهای اخلاقی جایگزین خود اخلاقی می گردد. اخلاق پست مدرن بر رهاسازی خود اخلاقی خودمختار و مسؤولیت اخلاقی آن تأکید دارد. این پروژه ضد روشنگری فلسفه پسانوگرا شباهت های بسیاری به سنت ما قبل مدرن فلسفه سقراطی دارد. (میچل، ص. ۶۵، ۲۰۰۰).

مشخصه پسانوگرایی تغییرات عمده در نظم جهانی است که به نوعی از هم گسیختگی (وجه منفی) و تنوع و کثرت (وجه مثبت) منجر شده است. پسانوگرایان می کوشند که از الگوها و مفاهیم مدرن تجزیه و تحلیل فراتر روند. اگر به گفته ی لیوتار پارادایم های علم در پسانوگرایی عوض شده باشند، ناباوری در قبل فراروایت ها راه را برای دیدگاه گرایی باز می کند: دیدگاه گرایی آنچه که محلی است را به جهان شمول ارجح می داند و مشروعیت قانون گذار برتر را زیر سؤال می برد. در این شرایط قضاوت بین صحت و سقم یا درست و غلط مشکل می شود؛ اما قابل تعریف نبودن مشخصه پسانوگرایی است. "پست مدرنیست ها عقاید و اصول مدرنیست ها از قبیل حقیقت مطلق، پیوستگی، و وحدت را رد میکنند، به تعدد فرهنگی نسبییت و کثرت نظر دارند" (داد، ص. ۹۹، ۱۳۹۰). در این راستا عقل گرایی "روشنگری" و رسیدن به وحدت نظر فرهنگی یا اجتماعی به نظر ممکن نمی رسد. برخی متفکرین پسانوگرا تا بدانجا پیش می روند که به بی معنایی یا "هیچ بودن هستی می رسند و این احساس خلاء بنیادهای جهان امن سنتی که قرن ها متعارف بوده را به هم می ریزد.



در شرایط معاصر فلسفه جای خود را به یک کنکاش اجتماعی داده است که ویژگیهای عمده ی تفکر روشنگری را زیر سؤال می برد: مفاهیمی همچون جهان شمول بودن منطق، تمایز بین منطق و خطابه، و بنیاد مطلق اخلاقی بودن و جهان شمول بودن آن. هدف عمده پسانوگرایی ضدیت با مفهوم کانتی عقل است. "عقل یک امر واحد و کلی نیست بلکه تجربی، ناهمگون، متغیر، و گسسته است". در دیدگاه‌های پسانوگرایی سوژکتیویته ریشه تفکر نیست بلکه تنها نتیجه تمرین و دیسکورس زبانی است. سوژه‌ها جهان را تشکیل نمی دهند، بلکه خود توسط دنیایی ارائه می شوند که تنها از طریق زبان و نشانه گذاری قابل دسترسی است. از آنجایی که سوژه خود توسط دنیا بنا نهاده می شود، بنا به تعریف قادر نیست واقعیت اجتماعی را به صورت بیطرفانه ارائه دهد. مفهوم سوژه دانایی که مستقل از دنیایی است که می‌کوشد درک کند پوچ و بیهوده است. (میگل، ص. ۶۹، ۲۰۰۰). پسانوگرایی توهم مدرنیسم را مبنی بر اینکه انسانیت را می‌توان با معیارهای اخلاقی نجات داد به زیر سؤال می برد و پسانوگرایی را گذار از چنین توهمی می‌شمارد.

ادبیات پسانوگرا

تئوری ادبی در قرن بیستم شاهد تحولات عمده‌ای بوده است. رونالد بارث ساختارگرا یکپارچگی مفهوم "فرد" را به چالش کشید. پسانوگرایی بر آن بود که معرفت شناسی مدرن را بازتعریف کند. دریدا مبتکر ساختارشکنی عنوان کرد که دسترسی به معنا همواره ناممکن است و اینکه در بیرون از متن چیزی وجود ندارد، یعنی متن سرشار از سردرگمی و تناقض است و نیت نویسنده می‌تواند بر تناقضات نهفته در خود زبان، غلبه کند. به همین دلیل، صداقت و معنای حقیقی و دائمی را نمی‌توان در متن جستجو کرد. پسانوگرایی و پساساختارگرایی به ما می‌گویند که اخلاق باید به بررسی شرایط پیچیده و "نسبی" بودن امور در اخلاق بپردازد. از نظر اینها روایت ابزار مفیدی برای درک اخلاق است زیرا روایت به بررسی تجربه دقیق تحت شرایط خاص می‌پردازد و از منصوب نمودن یک ایده یا فرم خاص به موارد جداگانه و منحصر به فرد پرهیز می‌کند.

ادبیات می‌تواند مرز بین مبانی انتزاعی اخلاقی را با مثال‌های عینی از حقیقت زندگی پر کند. متون ادبی اغلب شرایط حاد و پیچیده را به تصویر می‌کشند و قدرت بلاغی آنها در انگیختن قضاوت‌های اخلاقی قابل تأمل است. ادبیات آزمایشگاهی برای اخلاق است، جایی امن و خیالی که فرد می‌تواند در آن باورها و رویاها را به چالش کشد، تئوری‌ها و کاربرد آنها را به بوته آزمایش گذارد، و سناریوهای مختلف را واکاوی نماید. اما مسأله اینجاست که علم به فعل اخلاقی الزاماً به فعل اخلاقی منجر نمی‌شود.

اخلاق کاربردی می‌کوشد که تئوری اخلاقی را به موقعیت‌های واقعی در زندگی روزمره وارد کند، و اگر به گفته ارسطو ادبیات را تقلیدی از زندگی بدانیم، لحاظ کردن کاربرد اخلاق بیش از پیش ضروری به نظر می‌رسد. در عصر حاضر که جستجوی فلسفی برای هر چیز مطلق، کلی، و بنیادی در اندیشه و تئوری به پایان آمده است، نسبی‌گرایی اخلاقی و فرهنگی می‌تواند به زوال ارزش‌های اخلاقی و وظایف اجتماعی منجر شود. تعریف مقوله‌هایی همچون فضیلت، عدالت، و فعل اخلاقی در یک اثر کلاسیک همچون هملت، برای مخاطب امروزی چندان هم ساده نیست، زیرا مرزها و نگرش‌ها دائماً باز تعریف می‌شوند و یا مبهم و



نامشخص هستند. اما استانداردهای اخلاقی توسط فرهنگ تعریف می شوند و با جامعه تحول می پذیرند. ادبیات به عنوان بخشی اثرگذار در فرهنگ عامه، می تواند در روزگار سقوط ابرروایت ها برای مخاطب معاصر بگوید چه چیزی واقعیّت دارد و چگونه باید زیست. ایده آل های عصر مدرن تمامیت خواهانه بودند زیرا می کوشیدند خود را به تمامی عرصه ها تحمیل کنند. مطلق گرایی صرف ایده های عصر روشنگری، مانند باور مدرن به پیشرفت، مزایای سرمایه داری و غیره که عقل را نویدبخش شادکامی و آزادی می دانست نباید به نسبی گرایی - که خود نوعی مطلق گرایی است - منجر شود. درستی و نادرستی امور، مسأله خیر و شر، و باز شناسی فضائل مسائل بنیادی اخلاق اند که می بایست در هنر امروز باز تعریف شوند.

نتیجه

این مقاله به تأملی در دو نقطه از تاریخ اندیشه غرب پرداخت، که مشخصه یکی مطلق گرایی در معرفت شناسی و دیگری نسبی گرایی در دیدگاه ها (من جمله مقوله اخلاق) است. نمی توان انکار کرد که همچون جنبه های دیگر میراث فرهنگی یونان باستان، تأثیر افلاطون بر اندیشه فلسفی غرب برای سده های متمادی ادامه داشته است. افلاطون مطلق گرا و مخالف نسبی گرایی بود و اخلاق را امری مستقل از دیدگاه افراد می دانست. از نظر او فعل اخلاقی مستقل از قضاوت و یا دیدگاه مردمان است. افلاطون به عینیت مسائل اخلاقی معتقد بود و نظر افرادی را که مدعی اند اخلاق امریست که بستگی به نظر و رأی افراد دارد را رد می کرد. از منظر او، یک کردار معین به صورت مطلق و مستقل از عقیده مردمان درست و یا نادرست است. (نقیب، ۱۳۸۸). از دیدگاه پسانو گرایان واقعیّت اجتماعی چند گانه، بی ثبات، و چند صدایی است. پسانوگرایی هم بر آن است که همتایان اخلاقی و سیاسی چند صدایی همچون چند فرهنگی و کثرت را در جهان معاصر درک کند. دوران جستجوی فلسفی برای مطلق ها، جهان شمول ها، و بنیادهای تئوریک به سر آمده است. اندیشمندان مهم اغلب بر این باورند که اخلاق را می توان به رفتار انسانی تزریق کرد. اما فلسفه پسانوگرا بنیاد اخلاق در یک سلسله مراتبی از ارزشها که کدهای اخلاقی مهم بر اساس آن نهاده شده اند را رد می کند. بر خلاف متفکرین مدرن که به سیاست گذاری در اخلاق معتقد بودند، پسانو گرایان عمدتاً به عنوان مفسر عمل می کنند.



References:

- Barker, Chris. *Dictionary of Cultural Studies*, SAGE Publications, London: 2004.
- Dutton, Richard. *An Introduction to Literary Criticism*, Longman York Press, Hong Kong: 1986.
- Hassan, Ihab. "From Postmodernism to Postmodernity: the Local/Global Context", in *Philosophy and Literature* 25, 1 (Spring 2001).
- Mendelson-Maoz, Adia. "Ethics and Literature: Introduction", in *Philosophia* (2007) 35:111-116.
- Meijl Toon Van, "Modern Morals in Postmodernity, A Critical Reflection on Professional Codes of Ethics", *Cultural Dynamics* 12(1): 65-81 (2000).

منابع فارسی:

- داد، سیما. فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مروارید، تهران: ۱۳۹۰.
- زنگنه، رضا. "آموزه هایی از کتاب جمهوریت افلاطون"، روزنامه رسالت، ۹/۲/۱۳۹۱.
- ابطال‌الهیات، "باشگاه اندیشه، ۹/۲/۱۳۹۱.
- نقیب، سید محمد. "مروری بر دو دیدگاه افلاطونی"، روزنامه رسالت، ۱۷/۰۵/۱۳۸۸.